

# فاشیسم در متن

## ۴ ویژگی امپریالیسم

پالمیرو تولیاتی رهبر فقید حزب کمونیست ایتالیا  
ترجمه ن. کیانی

### گفتار نخست

ویژگی‌های بنیادین دیکتاتوری فاشیستی

مايلم چند کلامی درباره اصطلاح "مخالفان" بگويم تا از هر تفسیر نادرستی پیشگیری کرده باشم، چرا که می‌تواند خطاهای سیاسی در پی داشته باشد. وقتی از "مخالفان" سخن می‌گوئیم منظورمان توده‌هایی نیست که از سازمان‌های فاشیست، سوسیال دمکرات یا کاتولیک هواداری می‌کنند. مخالفان ما خود این سازمان‌های فاشیست، سوسیال دمکرات و کاتولیک هستند. اما توده‌هایی که به آنان پیوسته‌اند مخالفان ما نیستند. اینان توده زحمتکشانی هستند که باید تمام تلاش خود را برای جذب آنان بکار بندیم. برویم بر سر موضوع بحث یعنی فاشیسم. فاشیسم چیست؟ کاملترین تعریفی که از آن داده شده است کدام است؟

کامل ترین تعریف فاشیسم را سیزدهمین پلنوم انترناسیونال کمونیست ارائه داده است که می‌گوید: "فاشیسم عبارت است از دیکتاتوری تروریستی آشکار واپسگراترین، شونیست ترین، امپریالیست ترین عناصر سرمایه مالی."

تعریف ما از فاشیسم همیشه اینگونه نبوده است. ما در مراحل مختلف، در لحظات مختلف، فاشیسم را به شکل‌هایی دیگر و غالباً اشتباه تعریف کرده ایم. مطالعه تعریف‌های مختلفی که در مراحل مختلف از فاشیسم داده شده است کاری جالب است (و من به شما توصیه می‌کنم آن را انجام دهید).

مثلاً کلارا زتکین در چهارمین کنگره انترناسیونال کمونیست تقریباً فقط بر خصلت خرده بورژوایی فاشیسم تکیه کرد. **بوردیگا** - رهبر جناح چپ و حزب کمونیست ایتالیا که بعداً از رهبری این حزب برکنار شد - برعکس اصرار داشت که هیچ تفاوتی میان دمکراسی بورژوایی و دیکتاتوری فاشیستی وجود ندارد. او ایندو را تقریباً یک چیز می‌دانست و مدعی بود که میان این دو شکل حکومت بورژوایی نوعی چرخه و تناوب وجود دارد. کاستی این تعریف‌ها در آن است که نمی‌کوشد پیوند میان دو عنصر را روشن کند: دیکتاتوری بورژوایی و جنبش توده‌های خرده بورژوا.

دشواری نظری و تئوریک همانا در درک پیوند میان این دو عنصر است و با اینحال باید کوشید تا رابطه این دو را درک کرد. اگر تنها بر روی عنصر نخست مکت کنیم آنوقت نمی‌توانیم خطوط اساسی تحول تاریخی فاشیسم و مضمون طبقاتی آن را ببینیم. اما اگر بر روی عنصر دوم باقی بمانیم، نمی‌توان دورنمای آن را دید.

این همان اشتباه سوسیال دمکراسی است که، تا به امروز نیز، هر آنچه ما درباره فاشیسم می‌گوئیم نفی می‌کند. سوسیال دمکراسی، فاشیسم را نوعی بازگشت به شکل‌های قرون وسطایی؛ نوعی تباهی جامعه بورژوایی می‌داند. سوسیال دمکراسی در تعریف خود از فاشیسم منحصرأ خصلت خرده بورژوا و توده‌ای فاشیسم را - که واقعیت هم هست - مبدا قرار می‌دهد.

اما جنبش توده‌ها در همه کشورها یکسان نیست. دیکتاتوری نیز در همه کشورها یکسان نیست. به همین دلیل باید از اشتباهی که به سادگی می‌توان بدان دچار شد برحذر بود. نباید تصور کرد آنچه برای ایتالیا درست است برای دیگر کشورها هم درست است؛ باید در دیگر کشورها نیز همان روی دهد. فاشیسم در کشورهای مختلف می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود گیرد. حتی توده‌ها در کشورهای مختلف شکل‌های سازمانی متفاوتی دارند. ضمن این که دورانی را که از آن سخن می‌گوییم نیز باید در نظر داشت. در زمان‌های مختلف، درون یک کشور، فاشیسم جنبه‌های مختلفی دارد. پس باید هر دو عنصر را به یاد داشته باشیم.

کاملترین تعریف از فاشیسم را دیدیم: "فاشیسم دیکتاتوری تروریستی آشکار واپسگراترین، شونیست‌ترین و امپریالیست‌ترین عناصر سرمایه‌مالی است." این به چه معناست؟ و چرا درست در این لحظه، در این مرحله تحول تاریخی، ما با این شکل مواجه می‌شویم؟ یعنی با دیکتاتوری آشکار و بدون نقاب واپسگراترین و شوون‌ترین عناصر بورژوازی؟ باید در این مورد بحث کرد زیرا مسئله برای همگان روشن نیست. من رفیقی را دیدم که چنان این تعریف را در ذهن داشت که از خواندن مقاله‌ای از گرامشی که در آن گفته شده بود هر دولتی یک دیکتاتوری است تعجب کرده بود. بدیهی است که ما نمی‌توانیم دمکراسی بورژوازی را در برابر دیکتاتوری قرار دهیم. هر دمکراسی یک دیکتاتوری است. اما مسئله به همین سادگی هم نیست.

مثلا به موضع سوسیال دمکرات‌های آلمان در مورد تعریف فاشیسم نگاه کنیم. آنان می‌گفتند فاشیسم قدرت را از بورژوازی بزرگ می‌ستاند و به خرده بورژوازی واگذار می‌کند که در ادامه، خرده بورژوازی آن را برضد اولی بکار می‌گیرد. این موضعی است که شما می‌توانید آن را در همه نویسندگان سوسیال دمکرات ایتالیایی از قبیل توراتی، ته‌رو و امثال آنان ببینید. از این تعریف، آنان استراتژی خود را استخراج می‌کنند که براساس آن مبارزه برضد فاشیسم، کار همه قشرهای اجتماعی است و غیره. یعنی از بیان وظیفه‌ای که در این مبارزه به عهده پرولتاریا قرار دارد طفره می‌روند.

باز هم نزدیک تر شویم. در ۱۹۳۲، در آلمان، حتی در اطراف حزب کمونیست، گرایش‌هایی وجود داشت که مدعی بودند فاشیسم، دیکتاتوری خرده بورژوازی را بر بورژوازی بزرگ برقرار خواهد کرد. این ادعایی نادرست بود که بناگزیبر خط مشی سیاسی نادرستی را موجب می‌شد. ما می‌توانیم این ادعا را در همه نوشته‌های "راستگرایان" ببینیم.

در این باره مایلم همچنین شما را از تعریفی دیگر برحذر دارم. یعنی آنجا که فاشیسم را همچون "بناپارتیسم" معرفی می‌کنند. این تعریف که تروتسکیست‌ها عمدتاً مطرح می‌کنند، از برخی گفته‌های انگلس و مارکس در "هیجدهم برومر لویی بناپارت" گرفته شده است. اما تحلیل مارکس و انگلس هرچند در زمان خود برای دوران توسعه سرمایه‌داری درست بود، اما اگر قرار باشد بطور مکانیکی در شرایط امروز و دوران امپریالیسم به کار بسته شود، نادرست خواهد بود.

از تعریف فاشیسم بعنوان "بناپارتیسم" چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ این نتیجه که این بورژوازی نیست که فرمان می‌راند، بلکه موسولینی است، بلکه ژنرال‌ها هستند که قدرت را حتی از خود بورژوازی هم گرفته‌اند.

بیاد آوریم تعریفی را که تروتسکی از دولت برونینگ - آخرین نخست وزیر آلمان پیش از هیتلر - ارائه داد: "حکومت بناپارتیستی". این درکی است که تروتسکیست‌ها همیشه از فاشیسم داشته‌اند. ریشه آن در کجاست؟ ریشه آن در تشخیص نادرست از تعریف فاشیسم بعنوان دیکتاتوری بورژوازی است.

چرا فاشیسم، چرا دیکتاتوری آشکار بورژوازی، درست امروز، درست در این دوران برقرار شده است؟ پاسخ آن را باید در آثار **لنین**، در کارهای او درباره امپریالیسم یافت. بدون شناخت امپریالیسم نمی‌توان فاشیسم را شناخت.

شما می‌دانید که مشخصات اقتصادی امپریالیسم چیست. تعریفی را که لنین از آن داده است می‌دانید. امپریالیسم با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

۱- تمرکز تولید و سرمایه، شکل‌گیری انحصارها با نقش قاطع آنان در حیات اقتصادی ؛  
۲- ادغام سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و شکل‌گیری الیگارشی مالی بر مبنای سرمایه مالی ؛

۳- اهمیت بزرگ صدور سرمایه‌ها ؛

۴ - ظهور مجتمع‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داری؛ و بالاخره **تقسیم کره زمین** میان قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری.

اینها **ویژگی‌های امپریالیسم** است. بر این مبنا یک گرایش به سمت تغییر واپس‌گرایانه همه نهادهای سیاسی بورژوازی وجود دارد. این نکته را هم لنین گوشزد کرده است. گرایشی به سمت ارتجاعی کردن این نهادها وجود دارد و این گرایش خود را در فاشیسم، در مهمترین شکل‌های آن نشان می‌دهد.

چرا؟ زیرا با توجه به مناسبات طبقاتی و با توجه به این ضرورت که سرمایه دارها سود خود را تضمین کنند، بورژوازی باید شکل‌هایی را برای آوردن حداکثر فشار بر زحمتکشان پیدا کند. از سوی دیگر، انحصارها، یعنی نیروهای حاکم بورژوازی، به حداکثر متمرکز شده‌اند و شکل‌های سابق حکومت به مانعی در برابر توسعه آنها تبدیل شده است. بورژوازی باید برضد آنچه خود ایجاد کرده برخیزد، زیرا آنچه زمانی عنصری در توسعه آن بود، امروز به مانعی در برابر حفظ جامعه سرمایه‌داری تبدیل شده است.

به این دلیل است که بورژوازی باید واپس‌گرا شود و به فاشیسم متوسل شود.

در اینجا باید شما را از اشتباهی دیگر برحذر دارم یعنی قالبی دیدن. باید مواظب بود که دچار این تصور نشد که گذار از دموکراسی بورژوایی به فاشیسم، گذاری ناگزیر، مقدر و محتوم است. چرا؟ زیرا امپریالیسم نباید ضرورتاً به رژیم دیکتاتوری فاشیستی منتهی شود. این را می‌توان با نمونه‌های عملی دید، مثلاً انگلستان یک کشور بزرگ امپریالیستی است و در آن یک رژیم دمکراتیک پارلمانی وجود دارد. (هر چند در اینجا هم نمی‌توانیم بگوییم ردپاهای ارتجاعی وجود ندارد.) فرانسه، ایالات متحده و غیره را نگاه کنید. در این کشورها هم گرایش به سمت اشکال فاشیستی جامعه دیده می‌شود اما شکل‌های پارلمانی همچنان وجود دارند. این گرایش به شکل‌های فاشیستی حکومت در همه جا وجود دارد. اما این بدان معنا نیست که در همه جا ما ضرورتاً باید به فاشیسم برسیم.

چنین تصویری ما را به اشتباه قالب بینی دچار می‌کند زیرا چیزی را تایید می‌کنیم که در واقعیت وجود ندارد. همزمان با آن دچار اشتباه سیاسی بزرگی می‌شویم زیرا نمی‌بینیم که میزان احتمال برقراری یک دیکتاتوری فاشیستی در پیوند با درجه مبارزه جویی طبقه کارگر و توانایی آن به دفاع از نهادهای دمکراتیک است. آنگاه که پرولتاریا نخواهد، واژگون کردن این نهادها آسان خواهد بود. در این شرایط مبارزه برای دفاع از نهادهای دمکراتیک تشدید می‌شود و به مبارزه برای قدرت تبدیل می‌شود.

این عنصر نخستی بود که باید هنگام تعریف از فاشیسم روشن می‌شد.